Scientific Journal
The History of Islamic Culture And Civilization
Islamic Maaref University
Vol. 15, Spring 2024, No. 54

The evolution of preaching from the fields of storytellers to preachers' gatherings from the beginning to the 6th century AD

Fateme Kargar Jahromi[1] \ Hamidreza Sanai[2] \ Zuhair Siamian Georgian[3] \ Mehdi Mojtahedi[4]

1. PhD student of History and Civilization of Islamic Nations at Ferdowsi University of Mashhad and lecturer of Islamic studies, Mashhad, Iran. *fa.kargarjahromi@mail.um.ac.ir*
2. Assistant Professor Department of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. *hr.sanaei@um.ac.ir*
3. Assistant Professor of the Department of Islamic History, Shahid Beheshti Universit, Tehran, Iran. *z_siamian@sbu.ac.ir*
4. Assistant Professor Department of History and Civilization of Islamic Nations, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. *mmojtahedi@um.ac.ir*

Abstract Info

Article Type:
Research Article

Received:
2023.11.27
Accepted:
2024.04.27

Abstract

From the beginning of the Islamic era, preaching has been one of the most effective forms of transmitting Islamic teachings. By using various preaching methods, using literary arrays and using various topics, the preachers used to hold their sermons with great appeal and attracted different strata of people and rulers and gained increasing fame. This article, using the descriptive-analytical method, examines the dimensions of preaching in terms of types, methods and forms of preaching up to the 6th century and then reveals what the concepts related to preaching were connected or different from each other. The findings indicate that preaching should be examined in two general and specific concepts, its general concept existed from the very beginning of Islam and appeared in various formats such as reading stories, dhikr, khutbah reading, etc. But in a special sense, preaching and consequently, professional preachers nicknamed as "preacher" appeared in the middle of the 3rd century AH and were added to the etiquette of preaching until the 6th century AH.

Keywords
General and special sermons, sermons and professional preachers, khutba reading, story reading, transmission of Islamic teachings.

Cite this article:
Kargar Jahromi, Fateme, Hamidreza Sanai, Zuhair Siamian Georgian & Mehdi Mojtahedi4 (2024). The evolution of preaching from the fields of storytellers to preachers' gatherings from the beginning to the 6th century AD. *The History of Islamic Culture And Civilization*. 15 (1), 125-150. DOI: https://doi.org/10.22034/15.54.123

DOI:
https://doi.org/10.22034/15.54.123

Publisher:
Islamic Maaref University, Qom, Iran.

مجلة علمية
تاريخ الثقافة والحضارة الإسلامية
السنة ١٥ / ربيع عام ١٤٤٥ / العدد ٥٧

تطور الوعظ من حلقات رواة القصة الى مجالس الوعاض منذ البدء و حتى القرن ٦ ق

فاطمة كاركر جهرمي[١] / حميدرضا ثنائي[٢] / زهير صياميان كرجي[٣] / مهدي مجتهدي[٤]

١. طالب دكتوراه تاريخ و حضارة الشعوب الاسلاميه، بجامعة فردوسي بمشهد و مدرس دروس المعارف الاسلاميه، مشهد، ايران.
fa.khargarjahromi@mail.um.ac.ir

٢. استاد مساعد فرع التاريخ و حضارة الشعوب الاسلامية، بجامعة فردوسي مشهد، مشهد، ايران.
hr.sanaei@um.ac.ir

٣. استاذ مساعد فرع تاريخ الاسلام بجامعة الشهيد بهشتي، طهران، ايران.
z_siamian@sbu.ac.ir

٤. استاد مساعد فرع التاريخ و حضارة الشعوب الاسلامية بجامعة فردوسي مشهد، مشهد، ايران.
mmojtahedi@um.ac.ir

معلومات المادة	ملخّص البحث
نوع المقال: بحث **تاريخ الاستلام:** ١٤٤٥/٠٥/١٣ **تاريخ القبول:** ١٤٤٥/١٠/١٨	كان الوعظ منذ اوائل العصر الاسلامي يعد واحداً من القوالب المؤثرة في نقل التعاليم و المعارف الاسلاميه. كان الوعاظ من خلال استخدام انواع اساليب الوعظ، الاستفاده من المحسنات الادبية و استغلال المضامين المختلفة، يقيمون مجالسهم بجاذبية كبيرة و يستقطبون شرائح الناس المختلفة و الحكام و يكسبون شهرة متزايدة. هذا المقال بالاستفاده من الاسلوب الوصفي ــ التحليلي بصدد مطالعه ابعاد الوعظ من حيث الانواع، الاساليب و اشكال اداء الوعظ حتي القرن ٦ ق و من ثم يبين ان المفاهيم المتعلقه بالوعظ ما هي نقاط الاتصال او الاختلاف فيما بينهما. النتائج الحاصله تفيد بان الوعظ يجب دراسته بمفهومين العام و الخاص، المفهوم العام هو ما كان موجوداً منذ صدر الاسلام و في قوالب مختلفة مثل حكاية القصه، الذكر، تلاوة الخطبه و...، و لكن في المفهوم الخاص، الوعظ و بتبعه الوعاظ المحترفين و الملقب بصفه (واعظ) ظهر في حدود النصف من القرن ٣ ق و أضيف اليه آداب الوعظ حتي القرن ٦ق.
الألفاظ المفتاحية	الوعظ العام و الخاص، الوعظ و الوعاظ، تلاوه الخطبه، حكايت القصه، انتقال التعاليم الاسلاميه.
الاقتباس:	كارگر جهرمي، فاطمه، حميدرضا ثنائي، زهير صياميان گرجي و مهدي مجتهدي (١٤٤٥). تطور الوعظ من حلقات رواة القصة الي مجالس الوعاض منذ البدء و حتي القرن ٦ ق. *مجلة تاريخ الثقافة والحضارة الأسلامية*. ١٥ (١). ١٥٠ ـ ١٢٥. DOI: https://doi.org/10.22034/15.54.123
رمز DOI:	https://doi.org/10.22034/15.54.123
الناشر:	جامعة المعارف الإسلامية، قم، ايران.

نشریه علمی
تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال ۱۵، بهار ۱۴۰۳، شماره ۵۷

تطور وعظ از حلقه‌های قصه‌خوانان تا مجالس واعظان از آغاز تا سده ۶ قمری

فاطمه کارگر جهرمی[۱] / حمیدرضا ثنائی[۲] / زهیر صیامیان گرجی[۳] / مهدی مجتهدی[۴]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد و مدرس دروس معارف اسلامی، مشهد، ایران.
fa.kargarjahromi@mail.um.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. *hr.sanaei@um.ac.ir*

۳. استادیار گروه تاریخ اسلام، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. *z_siamian@sbu.ac.ir*

۴. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. *mmojtahedi@um.ac.ir*

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی
(۱۲۵ ـ ۱۵۰)

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۰۹/۰۶
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۰۲/۰۸

چکیده

وعظ از اوایل دوره اسلامی از قالب‌های مؤثر در انتقال تعالیم و آموزه‌های اسلامی بوده است. واعظان با به‌کاربردن انواع شیوه‌های وعظ، استفاده از آرایه‌های ادبی و بهره بردن از مضامین گوناگون، مجالس وعظ خویش را با جذابیت فوق‌العاده‌ای برگزار می‌کردند و اقشار گوناگون مردم و حکمرانان را به خود جلب کرده، شهرت فزاینده‌ای کسب می‌کردند. این نوشتار با استفاده از روش توصیفی ـ تحلیلی بران است، تا ابعاد وعظ را از لحاظ انواع، شیوه‌ها و اشکال وعظ‌گویی تا سدهٔ ۶ق بررسی کرده و آنگاه آشکار سازد که مفاهیم مرتبط با وعظ چه پیوند یا تفاوتی با یکدیگر داشته‌اند. یافته‌ها حکایت از آن دارد که وعظ باید در دو مفهوم عام و خاص مورد بررسی قرار گیرد، مفهوم عام آن از همان صدر اسلام وجود داشته و در قالب‌های گوناگونی مانند قصه‌خوانی، ذکر، خطبه‌خوانی و ... نمایان می‌شد اما در مفهوم خاص، وعظ و به‌تبَع، واعظان حرفه‌ای و ملقب به صفت «واعظ»، در حدود نیمهٔ سده ۳ق پدید آمد و تا سده ۶ق بر آداب وعظ افزوده شد.

واژگان کلیدی
وعظ عام و خاص، وعظ و واعظان حرفه‌ای، خطبه خوانی، قصه خوانی، انتقال تعالیم اسلامی.

استناد:
کارگر جهرمی، فاطمه، حمیدرضا ثنائی، زهیر صیامیان گرجی و مهدی مجتهدی (۱۴۰۳). تطور وعظ از حلقه‌های قصه‌خوانان تا مجالس واعظان از آغاز تا سده ۶ قمری. *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*. ۱۵ (۱). ۱۵۰ ـ ۱۲۵. DOI: https://doi.org/10.22034/15.54.123

کد DOI:
https://doi.org/10.22034/15.54.123

ناشر:
دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

مقدمه

وعظ در فرهنگ و تمدن اسلامی از گذشته تا به امروز از قالب‌های انتقال آموزه‌ها و تعالیم بوده و غالباً در خدمت آموزش و تهذیب توده مردم به کار رفته است. واعظان معمولاً بر منبر مساجد و کرسی مدارس یا در خانه‌های عالمان و حتی گاهی در دربار شاهان و سلاطین به بیان احادیث و احکام شریعت می‌پرداختند و برای این کار از حکایت و داستان نیز بهره می‌بردند. در آغاز اسلام با گروش غیرمسلمانان به دین اسلام، آموزش اصول و احکام دین جدید به‌ویژه قرآن و تفسیر آن ضرورتی جدی به نظر می‌رسید. در میان کسانی که این مهم به دست آنان انجام می‌شد، قصّاص ـ که ارتباط نسبتا بیش‌تری با عامه مردم داشتند، از جایگاه مهمی برخوردار بودند. از آن‌جا که فعالیت‌های قصه‌گویان در سده‌های نخستین هجری فعالیت‌هایی از جنس وعظ بود، می‌توان از نسبت قصه‌گویان با واعظان پرسید و بنابراین، زمان تقریبی پیدایی اصطلاحات «وعظ» و «واعظ» در منابع و نسبت آنها با دیگر اصطلاحات مربوط از جمله قصه‌گویی از پرسش‌های اساسی مقاله حاضر است. چگونگی پاسخ به این مسئله سخن از دو نوع وعظ عامه و وعظ خاصه را نیز به میان خواهد کشید. افزون بر این، با گسترش تصوف از سده ۴ ق نوع دیگری از وعظ به نام وعظ صوفیانه نیز در میان مسلمانان رواج یافت.

در باب سخن از پیشینه، پژوهشی که مفاهیم مرتبط با وعظ، تحول مفهوم وعظ و واعظ و طیف‌های واعظان را به لحاظ تاریخی بررسی کرده باشد یا از نقش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان در طی سده‌های نخستین هجری پرده برداشته باشد، نوشته نشده است. علی الوردی در نقش ***وعّاظ در اسلام*** با یکسان پنداشتن دو مفهوم «قصّاص» و «واعظان» و پذیرفتن ضمنی وجود واعظانی در دوره خلفای راشدین، وعظ‌گویی در آن دوره را به لحاظ روان‌شناسی بررسی کرده و اظهار می‌دارد که واعظان به‌طورکلی شخصیتی دوگانه داشته‌اند و در توضیح آن، از گریه‌وزاری و ندبه قصّاص به هنگام وعظ‌گویی و سپس پرداختن آنان به امور ناشایست یاد کرده است.[۱] با توجه به پیوند قصه‌گویی و وعظ، پژوهش‌ها درباره قصه‌گویی و قُصاص نیز شایسته بررسی هستند. یحیی میرحسینی شخصیت قُصّاص و کارکرد آنها را در دو مقاله «بازشناسی شخصیت و رفتار اجتماعی قُصّاص»[۲] و «کارکرد اجتماعی حرفه قَصَص در سده‌های نخستین اسلامی: کوششی برای تحلیل زبان‌شناسانه تاریخ یک انگاره»[۳] بررسی کرده است؛ همچنین مقاله خلیل عثامنه با عنوان «قَصَص: پیدایش، ریشه‌های دینی و اثر اجتماعی ـ سیاسی آن بر

---

۱. وردی، ***نقش وعاظ در اسلام***، بی‌نا، بی‌تا.

۲. ***تاریخ و تمدن اسلامی***، سال ۱۱، ش ۲۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.

۳. ***مطالعات تاریخی قرآن و حدیث***، ش ۵۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

جامعه در صدر اسلام» که درباره «قَصَص» نوشته شده، از وعظ‌گویی قصاص سخن به میان آورده است.[۱] صبحه عبادی نیز در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان قصه‌گویی در دو قرن اول هجری؛ قصه‌گویان و شیوه‌های کار ـ[۲] چنان‌که از عنوان پیداست ـ از قصه‌گویی و قصه‌گویان در دو سده نخست هجری سخن گفته است؛ با این‌همه، جای سخن از پیوند قصه‌گویی با وعظ در این اثر خالی است.

تفاوت پژوهش حاضر با کتب و مقالات ذکر شده آن است که به مفاهیم مرتبط با وعظ، انواع وعظ، شیوه‌های وعظ‌گویی، نحوه برگزاری جلسات وعظ و مواد و محتوای آنها پرداخته است؛ در حالی که دیگر پژوهش‌ها غالبا به قُصّاص ـ که از سوی برخی از محققان همان واعظان صدر اسلام شمرده شده‌اند ـ پرداخته‌اند. این پژوهش افزون بر شرح مفاهیم مرتبط با وعظ، بیان می‌کند که در تاریخ اسلام انواع گوناگون وعظ و واعظ وجود داشته و بر این نکته تأکید می‌ورزد که درک مفاهیم مرتبط با وعظ و انواع آن و تشخیص تمایز آنها از یکدیگر تاحدودی مشکل به‌نظر می‌رسد.

۱. مفاهیم مرتبط با وعظ

۱ـ۱. موعظه

وعظ و موعظه در نخستین لغت‌نامه عربی، ***العین***، چنین معنا شده است: «یادآوری اموری مانند [امور] خیر که مایه نرمی دل می‌شود».[۳] ابن‌فارِس (د. ۳۹۵ ق) نیز وعظ را «ترساندن» (التخویف) معنا کرده است.[۴] راغب اصفهانی (د. ۵۰۲ ق) موعظه را به معنای بازداشتن همراه با ترساندن دانسته است.[۵] جرجانی (د. ۸۱۶ ق) در ***التعریفات*** نیز در تعریف اصطلاح «موعظه» به آثار آن اشاره کرده است: موعظه دل‌های سخت را نرم، چشمان خشک را گریان و اعمال زشت را اصلاح می‌کند.[۶] طریحی (د. ۱۰۸۵ ق) در سده ۱۱ ق در ***مجمع البحرین*** ـ که در شرح واژگان غریب قرآن و حدیث نوشته شده ـ نیز موعظه را به ترساندن از فرجام بد، وصیت به تقوا، ترغیب به انجام واجبات و نهی از ارتکاب محرمات و فریفته شدن به دنیا و زینت‌های آن و وعظ را به نصیحت و یادآوری عواقب معنا کرده است.[۷]

---

1. Athamina, Khalil, "Al-Qasas: Its Emergence, Religious Origin and Its Socio-Political Impact on Early Muslim Society", ***Studia Islamica***, No. 76, 1992, p. 53 – 74.

۲. با راهنمایی احمد بادکوبه هزاوه، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی، مهر ۱۳۸۶.

۳. فراهیدی، ***العین***، ج ۲، ص ۲۲۸.

۴. ابن‌فارس، ***معجم مقاییس اللغه***، ج ۶، ص ۱۲۶.

۵. اَلوَعظُ زَجرٌ مُقتَرِنٌ بِتَخویف. (راغب، ***المفردات***، ج ۱، ص ۸۷۶)

۶. جرجانی، ***التعریفات***، ص ۱۰۴.

۷. طریحی، ***مجمع البحرین***، ج ۴، ص ۲۹۵.

مفهوم اصطلاحی وعظ (موعظه) را با نگاهی به مشتقات این ماده در قرآن و مراجعه به تفاسیر نیز می‌توان دریافت. موعظه و مشتقات آن بیست و پنج بار در قرآن به‌کار رفته است.[۱] خداوند در آیات ۲۳۱ بقره و ۵۸ نساء موعظه را به خود نسبت داده و بنابراین، از لحاظ رتبی، ذات حق‌تعالی نخستین واعظ شمرده می‌شود. همچنین آیات ۱۳۸ آل‌عمران و ۵۷ یونس «موعظه» را در کنار ویژگی‌های «شِفاء»، «هُدی»، «رحمهٔ» و «بیان» برای قرآن به‌کار برده و ازاین‌رو، «موعظه» را می‌توان معادل قرآن نیز دانست.[۲] افزون بر آن، آیه ۱۲۵ نحل «موعظه نیکو» (الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) را به‌عنوان یکی از ابزارهای رسول خداﷺ برای دعوت مردم به دین اسلام و هدایت آنان شمرده است.[۳] موعظه در برخی از تفاسیر معتبر چنین تعریف شده است: «موعظه بیان آن چیزهایی است که حذر کردن از آنها لازم یا رغبت در آنها واجب است و انسان را به صلاح و درستی دعوت کرده و او را از فساد و بدبختی بازمی‌دارد».[۴] به‌جز کاربرد مشتقات «وعظ» در قرآن، برخی از آیات نیز از طریق حکایت‌های امم پیشین و استناد به امثال گوناگون[۵] به‌طور ضمنی مخاطبان خود را موعظه کرده است.[۶] پیامبر نیز که بنابر حدیثی، خود از وعظ جبرئیل بهره می‌برد،[۷] بنا به دستور آیه ۱۲۵ نحل مردم را به شیوه‌ای مطلوب وعظ می‌کرد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». «موعظه حسنه» از هر جهت خوب و از هر عیب‌ونقص دور است و می‌تواند مردم را به‌سوی خدا فراخواند و آنان را هدایت کند. این روش تربیتی در رفتار امامان‌ﷺ نیز وجود داشته است.[۸] وصیت‌های حضرت علی‌ﷺ به حسنین‌ﷺ و دیگران نیز از همین قبیل بوده است.[۹] در یکی از گفته‌های آن حضرت خطاب به مردم، ده ویژگی انسان ـ که از طریق زبانش آشکار می‌شود ـ بیان شده که از آن جمله است «واعظی که از زشتی بازمی‌دارد».[۱۰] آن حضرت در جای دیگری واعظ را به «نفس» انسان نسبت داده‌اند: بدانید آن که خود را یاری نکند و واعظ و بازدارنده

---

۱. ابن‌منظور، ***لسان العرب***، ج ۴، ص ۷۴.

۲. هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. (آل‌عمران / ۱۳۸)؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (یونس / ۵۷)

۳. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... . (نحل / ۱۲۵)

۴. طوسی، ***التبیان***، ج ۵، ص ۳۹۵؛ طبرسی، ***مجمع البیان***، ج ۵، ص ۱۷۸؛ فخر رازی، ***مفاتیح الغیب***، ج ۷، ص ۲۹۸.

۵. وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ... . (زمر / ۲۷)

۶. بقره / ۲۶؛ اعراف / ۱۷۶؛ یوسف / ۳؛ زمر / ۲۷؛ نازعات / ۲۵ ـ ۱۵.

۷. کلینی، ***اصول الکافی***، ج ۲، ص ۳۰۲.

۸. بطحائی، «جایگاه موعظه و تذکر در تربیت دینی از منظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان»، ***معرفت***، ش ۲۲، ص ۱۱۰.

۹. ن. ک: فیض‌الاسلام، ***شرح نهج‌البلاغه***، ج ۲، ص ۹۰۷.

۱۰. کلینی، ***اصول الکافی***، ج ۸، ص ۲۰.

(زاجر) خویش نباشد، کس دیگری واعظ و بازدارنده او نخواهد بود.[۱] همچنین از امام جوادعليه‌السلام نقل شده که مؤمن سه خصلت نیاز دارد: نخست توفیقی از سوی خداوند و سپس واعظی از درون خود و در پایان، پذیرش سخن کسانی که او را نصیحت و موعظه می‌کنند.[۲]

در متون روایی نه‌تنها کلام یک انسان، بلکه اموری چون مرگ، ملکوت آسمان‌ها و زمین، قرآن، تغییر دنیا و تجربه‌های انسان‌ها نیز موعظه خوانده شده‌اند. رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله مرگ را برای موعظه کافی شمرده‌اند.[۳] امام علیعليه‌السلام نیز کتاب خدا را دربردارنده زیباترین قصه‌ها و رساترین مواعظ و سودمندترین تذکرها دانسته[۴] و در کلامی دیگر، کتاب خدا را پیشوا و هدایت‌کننده‌ای دلسوز و واعظ خوانده‌اند.[۵]

۱ـ۲. اندرز و نصیحت

پند و اندرز مانند قصه‌گویی، ذکر، خطبه‌خوانی و موعظه (به معنای اصطلاحی آن) همه از مقوله وعظ است. در سده‌های نخستین هجری افرادی وجود داشتند که به پند و اندرز و نصیحت بزرگان، عامه مردم و دیگر اقشار جامعه می‌پرداختند. این ناصحان را در میان همه گروه‌های فرهنگی و اصناف شغلی مانند وزیران، عالمان، ادیبان، دراویش، صوفیان و گاه خلفا و سلاطین می‌توان یافت. پندها و اندرزها در قالب کتاب‌هایی با عناوین مختلف مانند اندرزنامه، سیاست‌نامه، تحفهٔ السلاطین به بیان‌های گوناگون به تقریر درآمده است. پنددهندگان برخلاف واعظان حرفه‌ای سده‌های بعدی اندرزهای خویش را بر منبر یا در ملأ عام بیان نمی‌کردند و شیوه عرضه آنها بسته به مخاطب تفاوت داشت. گاهی سلطان یا خلیفه، خود درخواست نصیحت می‌کرد که در این حالت، اندرزگو شخص او را پند می‌داد و اگر دیگر اقشار جامعه مخاطب بودند، او مجموعه نصایح خویش را به شیوه‌های مختلف مانند نصیحت مستقیم یا حکایت از زبان حیوانات ـ چنان‌که در کلیله و دمنه آمده ـ در قالب کتاب مطرح می‌ساخت. پیشینه القای این‌گونه پند و اندرز به پیش از اسلام و خدای‌نامه‌ها و ادبیات پهلوی بازمی‌گردد. آثاری از این دست بعدها در ادبیات دوران اسلامی و کتاب‌های ادبی ـ اخلاقی و تاریخی تأثیر گذاشتند.[۶]

نویسندگان اندرزنامه‌ها که غالباً در شمار ادیبان عصر خویش بودند، جمله‌های حکیمانه را به برخی از

---

۱. ***نهج‌البلاغه***، خ ۹۰. «اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يعَنْ عَلَي نَفْسِهِ حَتَّي يكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يكُنْ لَهُ مِنْ غَيرِهَا لَا زَاجِرٌ وَ لَا وَاعِظ».

۲. ابن‌شعبه حرانی، ***تحف العقول***، ص ۴۵۷.

۳. کلینی، ***اصول کافی***، ج ۲، ص ۸۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۷۴.

۵. مجلسی، ***بحار الانوار***، ج ۲، ص ۲۰۰.

۶. فروزش، ***بررسی تحلیلی سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی در تاریخ میانه ایران***، ص ۱۲۰.

نام‌آوران تاریخی و شخصیت‌های افسانه‌ای نسبت می‌دادند. همچنین مطالب برخی از اندرزنامه‌ها مانند ***التاج*** جاحظ در حوزه سیاست و مملکت‌داری نیز در تکوین و تدوین سیاست‌نامه‌نویسی در دوره اسلامی نقشی بسزا ایفا کرده است.[۱] کتاب یادشده مباحثی مانند آداب خوراک، آداب و فرهنگ پادشاهان از قبیل آداب بار یافتن و آیین سیاست و تدابیر فرمانروایان را دربردارد؛ به‌عنوان نمونه، جاحظ درباره لزوم احترام گذاشتن به پادشاهان آورده است: «بر دانشمندان واجب است که به تعظیم پادشاهان قیام کنند و به تکریم ایشان بکوشند؛ زیرا خداوند ایشان را به کرامت خود مخصوص کرده و از قدرت خود شمه‌ای به آنها عطا کرده است و بر امور بندگان مسلط ساخته» و در موضوع وظایف دینی حکمران نوشته است: «حاکم باید امامت نماز را به عهده گیرد؛ زیرا سلطان خود به حقیقت امام است و مردم بندگان وی».[۲]

قابوس‌نامه، ***سیاست‌نامه*** و ***نصیحة الملوک*** از جمله اندرزنامه‌های سده‌های نخستین هجری شمرده می‌شوند. از آن میان، نویسندگان دو کتاب نخستین خود از طبقه حاکم برخاسته بودند. نویسنده ***قابوس‌نامه*** عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر (د. ۴۸۰ ق) در اثر خویش آداب ملک‌داری را به فرزندش می‌آموزد. او در این اثر از شرط پادشاهی، خدمت‌کردن به پادشاه، آداب کارزار، آداب دبیری، آیین وزارت و شرط سپهسالاری سخن به‌میان آورده است؛ چنان‌که در این اثر می‌خوانیم: «هرگز تا بتوانی اندر خدمت ولیّ نعمت خویش تقصیر مکن، پس اگر تقصیر کنی، خویشتن را به مقصری او مَنُمای».[۳] ***سیاست‌نامه*** یا ***سیر الملوک*** خواجه نظام الملک (د. ۴۸۵ ق) نیز که در سال ۴۷۹ ق در پاسخ به درخواست ملکشاه نوشته شده، مشتمل است بر پند و اندرز، نقل‌هایی از آیات قرآن، اخبار و احادیث، حکایات کوتاه و مفصل، شرح وقایع دوران نویسنده و روایات تاریخی. ذکر اندیشه‌های سیاسی در قالب حکایت و داستان نیز ـ که در این کتاب مدنظر خواجه بوده ـ هم ازآن‌رو است که موجب ملال خواننده نشود و هم از آنکه در اذهان مخاطبان به‌خوبی نقش بندد. از جمله پند و اندرز خواجه به پادشاه آن است که «اما میانه رفتن پادشاه در معنی مال دنیا و در کارها چنان است که در هر حال منصف باشند و بر عادت قدیم و آیین مَلِکان نیک بروند و سنت بد ننهند و به بدعت رضا ندهند».[۴] ***نصیحة الملوک*** ابوحامد غزالی (د. ۵۰۵ ق) نیز در زمینه اخلاق فردی و سیاسی و برای سلطان سلجوقی، محمد بن ملکشاه (۴۹۸ ـ ۵۱۱ ق)، نوشته شده است. در ابواب هفت‌گانه نخست کتاب دو رکن مسائل دینی و مواعظ اخلاقی و در هفت باب دوم اندرزهای سیاسی به چشم می‌خورد.[۵]

---

۱. همان، ص ۱۰۲ ـ ۹۹.

۲. جاحظ، ***التاج***، ص ۱۰۲.

۳. عنصرالمعالی، ***قابوسنامه***، ص ۲۰۱.

۴. خواجه نظام‌الملک، ***سیرالملوک***، ص ۳۲۹.

۵. ن. ک: غزالی، ***نصیحة الملوک***، به‌تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، هما، ۱۳۶۷ ش.

۱ـ۳. قَصص‌گویی

لغت عربی «قاص»، معادل قصه‌گو در زبان فارسی، اسم فاعل از ریشه قَصَّ یقُصُّ و جمع آن قُصّاص، معادل قصه‌گویان در زبان فارسی، است. ازهری (د. ۳۷۰ ق) قاص را کسی دانسته است که داستان را از اصل و سرچشمه‌اش نقل کند.[۱] ابن‌جوزی (د. ۵۹۷ ق) او را نقل‌کننده و شرح‌دهنده قصه‌های گذشتگان شمرده است.[۲] همچنین گفته شده قاص داستان‌سرای محبوب یا ترویج‌دهنده مواعظ است که فعالیتش در سده‌های متمادی از تبلیغ در مساجد در قالب تفسیر قرآن تا حقه‌بازی و شیادی تمام‌عیار تنوع داشته است.[۳] میرحسینی در تحولات معنایی قصص می‌گوید: «از تلفیق معانی «بریدن» و «دنبال کردن» در ریشه قَصّ / کَصّ مفهوم سخن گفتن پدید می‌آید؛ بنابراین، قاص به کسی گفته می‌شود که قطعات پراکنده‌ای را گرد هم آورده و به سخنوری مشغول می‌شود».[۴]

برخی معتقدند که حتی در دوره نبوت نیز قصه‌گویانی مانند تمیم داری (د. ۴۰ ق) و عُبَید بن عُمَیر ثقفی (د. ۷۴ ق) به این کار می‌پرداختند و از زمان خلیفه عمر (۱۳ ـ ۲۳ ق) نیز اجازه قصه‌گویی یافتند.[۵] عُبید بن عمیر ثقفی از جمله محدثان و مفسرانی بود که در دوره خلافت او به فعالیت خود در زمینه قصه‌گویی ادامه داد. مجلس او جمعیت بسیاری از مردم و حتی بزرگان و عالمان را در خود جای می‌داد.[۶] اما فعالیت قصه‌گویان در دوره کوتاه خلافت علی‌ﷺ نسبتاً محدود بود و ایشان به هر قاصی اجازه قصه‌خوانی نمی‌داد.[۷] در برخی منابع آمده است که آن حضرت هنگامی‌که به بصره رفت، قُصاص را از مسجد آنجا بیرون کرد.[۸] مجلس صالح مُرّی (د. ۱۷۶ ق)، از قصاص بنام سده نخست هجری، نیز به مجالس وعظ سده‌های بعدی شباهت داشت. به گزارش ابن‌سعد، جمعیت بسیاری در مجلس وی شرکت می‌کردند و صالح برای مردم سخن می‌گفت و آنان را تحت‌تأثیر قرار می‌داد؛ به‌گونه‌ای‌که سفیان ثوری (د. ۱۶۱ ق) ـ که نخست از منکران صالح و قصه‌گویی او بود ـ در اثر شنیدن سخنانش به شدت گریست و وی را «نذیرُ قوم» شمرد.[۹] به نظر می‌رسد چنین گزارش‌هایی سبب شده است که تراجم‌نویسان متأخر

---

۱. ازهری، ***تهذیب اللغة***، ج ۸، ص ۲۱۱.

۲. ابن‌جوزی، ***القصاص و المذکرین***، ص ۱۵۷.

3. pellat, ***The Encyclopaedia of Islam***, S.V: "Al-Ḳaṣṣ", vol: 4, p: 733.

۴. میرحسینی، «بازشناسی شخصیت و رفتار اجتماعی قصّاص»، ***تاریخ و تمدن اسلامی***، ش ۲۲، ص ۴.

۵. ابن‌شبه، ***تاریخ مدینة المنورة***، ج ۱، ص ۱۸۶.

۶. ذهبی، ***سیر اعلام النبلاء***، ج ۵، ص ۸۴.

۷. ابن‌جوزی، ***القصاص و المذکرین***، ص ۸۳.

۸. مکی، ***قوت القلوب***، ص ۲۶۸و ۳۴۴؛ طرطوشی، ***الحوادث و البدع***، ص ۱۱۰.

۹. ابن‌سعد، ***طبقات الکبری***، ج ۷، ص ۲۰۷.

صفت «واعظ» را برای قصاص سده‌های نخستین هجری استفاده کنند یا افعال «یُذکِّرُ و یَعظُ» را برای آنان به‌کار برند؛[۱] در حالی که منابع نخستین آنان را با چنین صفتی یاد نکرده‌اند. محتوا و مضمون قصص در صدر اسلام بیشتر تلاوت قرآن، تفسیر قرآن با روش داستانی، بیان قصص انبیا از تورات و قرآن و روایت حدیث بوده است.[۲] قصه‌خوانان به‌جز قصه‌گویی گاه مجبور می‌شدند در راستای سیاست‌های حکمران فعالیت کرده و به‌عنوان نمونه، به دعا کردن برای او و لشکریانش و لعن دشمنانش نیز بپردازد.[۳]

باتوجه‌به تأثیر وعظ و قصه‌گویی بر عامه مردم، در دوره اموی برخی از قُصّاص به ابزاری در دست خلفا و والیان اموی تبدیل شدند. به مرور زمان برخی از عالمان به‌ویژه محدثان و مفسران از کار قصه‌گویی نهی شدند؛ چنان‌که حسن بصری (د. ۱۱۰ ق) که امام سجاد﵇ او را از آن کار بازداشته بود، صرفاً به وعظ پرداخت.[۴] این گزارش بدین معناست که قُصاص همراه با قصه‌گویی و به یاری آن به وعظ می‌پرداخته‌اند. بازداشتن‌هایی این‌چنین در زمان رونق کار قُصّاص شکل گرفت؛ آنان در این زمان به جعل حدیث یا نقل اسرائیلیات مشغول بودند و در کلام، فقه، حدیث و تفسیر سررشته‌ای نداشتند. آنان در داستان‌های قرآن و تورات دست برده و بخشی به آنها افزوده یا از آنها می‌کاستند و سپس بخش‌های موردنظر را با ذهنیات و تصورات خویش کامل کرده و برای مردم بازگو می‌کردند.[۵] بنابراین، عالمانی که هم به قصه‌گویی و هم وعظ مشغول بودند، مانند حسن بصری (د. ۱۱۰ق)[۶] به‌تدریج به هر بهانه‌ای از جماعت قُصاص فاصله گرفتند. البته می‌توان حدس زد که در آن عهد هنوز عالمانی وجود داشتند که همچنان به قصه‌گویی می‌پرداختند.

۱ـ۴. خطبه‌خوانی

در سده‌های نخستین هجری مفاهیم وعظ و خطبه‌خوانی پیوندهایی با یکدیگر داشتند و حدود و ثغور آنها درهم تنیده بود. خطیبان در بخشی از خطبه‌های خود به وعظ و ارشاد مردم می‌پرداختند.[۷] به اعتقاد آدام متز، تا سده سوم هجری خلفا و حکمرانان شخصاً به خطبه خواندن و نماز گزاردن در روز جمعه می‌پرداختند؛

---

۱. ن. ک: ابن‌جوزی، ***المنتظم***، ج ۹، ص ۲۵؛ ذهبی، ***سیر اعلام النبلاء*** ج ۵، ص ۸۴ و ج ۷، ص ۱۴۹.

۲. عبادی و دیگران، «مناهج القصاص فی نقل القصص القرآنیة»، ***مجلة العلوم الانسانیة الدولیة***، ش ۲۰، ص ۶۹.

۳. برای تفصیل مطالب، ن. ک: ادامه این مقاله، ذیل «وعظ عامه و وعظ خاصه».

۴. ابن‌خلکان، ***وفیات الاعیان***، ج ۲، ص ۷۰.

۵. عبادی، ***قصه‌گویی در دو قرن اول هجری***، ص ۳۹؛ برای ملاحظه برخی از مستندات در منابع کهن، ن. ک: ابن حبان، ***المجروحین***، ج ۱، ص ۸۸ ـ ۸۵؛ جاحظ، ***البیان و التبیین***، ج ۳، ص ۲۵۷ ـ ۲۵۶.

۶. ابن‌خلکان، ***وفیات الاعیان***، ج ۲، ص ۷۰.

۷. ن. ک: ذهبی، ***تاریخ الاسلام***، ج ۲۴، ص ۵۹ (وعظ خلیفه راضی ضمن خطبه خود).

ولی در این سده از این سنت نخستین عدول کرده و دیگری را مأمور این کار می‌کردند؛ چنان‌که حاضر شدن خلیفه مهتدی (خلافت: ۲۵۵ ـ ۲۵۶ ق) در نماز جمعه، به نسبت دیگر خلیفگان عباسی در زمانه او، چنان خاص بوده که منابع آن را گزارش کرده‌اند.[۱] همچنین بسیاری از منابع گفته‌اند واپسین خلیفه‌ای که در روزهای جمعه به منبر رفت و برای مردم خطبه خواند، راضی (خلافت: ۳۲۲ ـ ۳۲۹ ق) بود.[۲]

خطابه از نظر لغت به معنای ایراد سخن در برابر فرد یا جمع است و بنابراین، حضور شنونده در آن ضروری است.[۳] خطابه در علم منطق از صناعات خمس است که با ایراد آن می‌توان دیگران را اقناع کرد.[۴] خطبه انواع گوناگونی داشته است که از آن جمله می‌توان به خطبه‌های سیاسی، حماسی، خطبه عیدین و خطبه وعظی اشاره کرد. بنابراین، خطبه در فرهنگ و تمدن اسلامی به‌عنوان یک ابزار، کارکردهای متفاوتی داشته و از آن جمله، برای وعظ نیز به کار می‌رفته است. در حالی که مضامین وعظ غالباً قرائت و تفسیر قرآن، نقل حکایات دینی ـ اخلاقی و روایت احادیث بوده است، مضامین خطبه وعظی پیرامون سه موضوع اصلی بوده است: ۱. تقوا؛ ۲. نزدیکی مرگ و ۳. دنیا و آخرت. این موضوعات هر سه در جهت دعوت به اطاعت خداوند و دوری جستن از معصیت او بیان می‌شد. دعوت به اطاعت از خدا توسط خطیبان معمولاً به انجام مناسک عبادی اشاره دارد و در مقابل، نافرمانی خداوند (معصیت) معمولاً به معنای گناه یا مخالفت با موازین شرعی به کار می‌رفت.[۵]

۱ـ۵. ذکر

«ذکر» واژه‌ای کهن در زبان عربی و به معنای جاری شدن چیزی بر زبان و حفظ کردن چیزی به منظور یادآوری است.[۶] این واژه ۲۷۶ بار در قرآن به کار رفته است. در ادبیات قرآن کریم، ذکر فراتر از روشی برای کسب معرفت نسبت به هستی، شیوه‌ای برای بزرگداشت خدا و قدرشناسی نعمت‌های او نیز هست.[۷] در نخستین سوره‌های نازل شده، به پیامبر امر می‌شود که نام ولی نعمت خود را به یاد آورَد و از دیگران جدایی گزیند. به‌تدریج در سوره‌های بعد میان ذکر خدا و تسبیح او و گفتارهای آیینی پیوند برقرار می‌شود؛ گویی بارزترین نمود ذکر خدا به زبان آوردن عباراتی آیینی است؛ حتی وقت و شیوه مشخص‌تری نیز

---

۱. مسعودی، ***مروج الذهب***، ج ۴، ص ۹۶؛ طبری، ***تاریخ الرسل و الملوک***، ج ۹، ص ۴۴۳ و ۴۵۰.
۲. به‌عنوان نمونه، ن. ک: ابن‌الطقطقی، ***الفخری***، ص ۲۷۲.
۳. زمخشری، ***اساس البلاغة***، ص ۱۶۷.
۴. طوسی، ***اساس الاقتباس***، ص ۵۲۹.
5. Qutbuddin, ***Arabic Oration***, p. 235.
۶. فراهیدی، ***العین***، ج ۵، ص ۳۴۶.
۷. خانی، «تاریخ انگاره ذکر در فرهنگ اسلامی»، ***مطالعات قرآن و حدیث***، س ۹، ش ۱، ص ۵۵.

برای چنین ذکری تعیین و مقرر می‌شود که ذکر خدا در صبح و شام، پیش از طلوع و غروب خورشید و مقارن با تسبیح و سجود شبانه و همراه با تضرع و صدای آهسته صورت پذیرد. به‌تدریج آیین زمان‌مند نماز با آداب مشخص به‌عنوان روشی برای ذکر خدا و حتی بارزترین شیوه ذکر مطرح شد.[۱] ذکر در عصر صحابه معادل آیینی فردی برای یادآوری خداوند است. به‌عنوان نمونه، مُعاذ بن جَبَل ذکر خدا را بیش از هر چیز مایه نجات از دوزخ می‌دانست.[۲] ابوالدَّرداء (د. ۳۲ ق) نیز ذکر خدا را برتر از جهاد می‌دانست.[۳] پس از فتوح ذکر فردی به حلقه‌های ذکر بدل شد؛ چنانکه گروهی برای ذکرگویی در مسجد دور هم جمع می‌شدند و آنان را اهل‌الذکر می‌گفتند. شاید روایت ابوالدرداء نشان دهد که ذکر می‌توانست جایگزین جهاد شود و همان ثواب را داشته باشد.[۴]

با این‌همه، برخی با استناد به مفهوم قرآنی «ذکر»، حلقه‌های ذکر را حلقه‌های تلاوت قرآن و اهل‌الذّکر را کسانی شمرده‌اند که دور هم جمع شده و قرآن می‌خوانده‌اند.[۵] چنان‌که اشاره شد، این همان مفهوم مشهور «ذکر» در ادبیات قرآنی و معادل «قرآن» است. برخی نیز مجالس ذکر را همان مجالس وعظ همراه با قصه‌گویی دانسته‌اند که از صدر اسلام وجود داشته است.[۶] شاهد آن این گفته ابن‌مسعود به شاگردانش است: مردم را خسته نکنید که از ذکر گریزان می‌شوند.[۷]

پس از سپری شدن دو سه سده از آغاز هجرت، به‌تدریج ذکر به حلقه‌های صوفیان نیز راه یافت و مفهومی متمایز پذیرفت. ذکر در ادبیات صوفیانه پایه سیر تکاملی انسان محسوب شده است. مشایخ صوفیه در سخنان و آثار خود مریدان خویش را به مداومت بر ذکر و یاد خداوند فرا می‌خواندند و آنان را متوجه ارزش و اهمیت آن می‌کردند.[۸] در اواخر سده چهارم هجری که مخالفت‌هایی با قُصّاص شکل گرفت، مجلس ذکر رونق بیشتری گرفت و صوفیان نیز برای بهره‌بردن از این اصطلاح قرآنی و اظهار الهی بودن آموزه‌های خویش جلسات خود را جلسات ذکر گفتند.[۹] ابوطالب مکی (د. ۳۸۶ ق)، از صوفیان

---

۱. همان، ص ۵۵ ـ ۵۴.
۲. مالک، ***الموطأ***، ج ۱، ص ۲۱۱.
۳. همان.
۴. خانی، «تاریخ انگاره ذکر در فرهنگ اسلامی»، ***مطالعات قرآن و حدیث***، س ۹، ش ۱، ص ۵۵.
۵. همو، «آیین‌های ذکر در روایات اسلامی و جایگاه و کارکرد اجتماعی آنها»، ***صحیفه مبین***، ش ۵۳، ص ۸۱.
۶. همان، ۸۴ ـ ۸۳.
۷. طبرانی، ***المعجم الکبیر***، ج ۹، ص ۱۲۷.
۸. خوشحال دستجردی و کاظمی، «تحلیل جایگاه ذکر در قرآن و بازتاب آن در عرفان اسلامی»، ***پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی***، ش ۵، ص ۱۷.
۹. متز، ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری***، ج ۲، ص ۶۶. عبارتی در ***کشف المحجوب*** به مضمون یا یکی از مضامین

و واعظان بنام بغداد در سده چهارم هجری، حاضر شدن در مجالس ذکر را بهتر از نماز مستحب و بهتر از حاضر شدن در حلقه قُصّاص می‌دانست.[۱] در همین سده مذکّران کوشیدند با نشان دادن چهره‌ای موجه از خود بیش از قُصّاص احترام و آبرو کسب کند؛ به‌عنوان نمونه، آنان فی‌البداهه و از نزد خود و آزادانه روایت نمی‌کردند؛ بلکه از روی مکتوب می‌خواندند[۲] و آنان ـ که شاید بتوان گفت به‌تقریب همه محدث یا فقیه بودند ـ با این کار خود را در قامت عالمان دین و تابع قواعد علم حدیث نشان می‌دادند. با این‌همه، شاید به‌طور قطع نتوان گفت که در این زمان مفاهیم ذکر، وعظ و قصص کاملاً از یکدیگر متمایز شده بود و اگر هنوز چنین تمایزی در آن زمان رخ نداده باشد، این اصطلاحات درهم تنیده بوده و احتمالا گاه به یک معنا به کار می‌رفته‌اند.

۱ـ۶. مجلس‌گویی

مجلس و مجلس‌گویی همراه با وعظ و خطابه بوده است و آن را کنایه از وعظ گفتن، موعظه کردن در مسجد و جز آن گفته‌اند.[۳] مجلس (جمع آن، مجالس) در لغت عربی به معنی محل نشستن و در اصطلاحات مربوط به وعظ عبارت است از محل ایراد موعظه و مجلس درس و وعظ.[۴] مجلس را می‌توان نوعی سخنرانی مکتوب دانست که لحن گفتاری و خطابی‌اش که با شعر، تمثیل، موعظه و پند و اندرز همراه است، آن را از دیگر انواع نثر جدا می‌کند. به‌کاربردن پند و اندرز، بیان خطابی، آوردن دعا در آغاز یا پایان مجلس و ذکر تمثیل و تشبیه برای تفهیم بهتر موضوع، عناصر محتوایی مجالس را در دوره اسلامی تشکیل می‌داد. همچنین می‌توان گفت که مجلس‌گویی نوعی خطابه منبری بوده که با لطیفه‌گویی‌های صوفیانه آمیخته می‌شد و از ابزارهای تعلیمی صوفیه شمرده می‌شد. به عبارتی، شاید بتوان گفت مجلس‌گویی اصطلاح عامی بود که بر انواع وعظ، خطابه و حتی جلسات درس و وعظ و حدیث نیز اطلاق شده است.[۵]

در ادبیات فارسی نیز مجلس‌گویی پیشینه‌ای کهن دارد. گروهی این روش تعلیم و تبلیغ را

اصلی سخنان مذکران در مجالس ذکر اشاره دارد. این عبارت از سخن آنان درباره حکایات صوفیه حکایت دارد و مورد استناد آدام متز نیز بوده است: «نقالان خود کتب ساخته‌اند و بسیاری [حکایات صوفیه] جمع کرده و مذکران بر سر منابر نشر می‌کنند». (هجویری، ***کشف المحجوب***، ص ۳۰۳)

۱. مکی، ***قوت القلوب***، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. متز، ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری***، ج ۲، ص ۶۶.

۳. دهخدا، ذیل «مجلس گفتن».

۴. وفایی و دیگران، «سیر تطور مجلس‌گویی»، ***پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی***، ش ۲۳، ص ۴۳ ـ ۴۲.

۵. ن. ک: همان.

مجلس‌گویی، وعظ و خطابه نام داده‌اند و آن را به دلیل نفوذ گسترده‌اش در میان مردم مؤثرترین رسانه عمومی دانسته‌اند. پیوسته گروه‌های مختلف فکری و مذهبی برای تبلیغ یا نهادینه کردن اصول و ارزش‌های خویش از آن سود برده‌اند.[۱] بعضی از صوفیان به مجلس گفتن معروف بودند.[۲] بسیاری از تعالیم تصوف نیز از طریق همین مجلس‌گویی‌ها به مریدان منتقل می‌شد. مریدان معمولاً از این مجالس یادداشت‌برداری می‌کردند؛ چنانکه ***اسرارالتوحید*** محمد بن منور که درباره ابوسعید ابوالخیر نگارش شده، در همین مجالس بیان شده است.[۳]

۱ـ۷. مناقب‌خوانی و فضایل‌خوانی

مناقب‌خوانی و فضایل‌خوانی که در سده‌های ۵ و ۶ هجری در ایران رواج یافت، از دیگر موضوعاتی است که به‌لحاظ محتوایی به وعظ و واعظی مربوط است؛ زیرا آنان در کوچه و بازار و میان مردم عامی به تبلیغ عقاید خویش می‌پرداختند. این دو از روش‌های شیعیان و اهل سنت برای بیان عقاید و اثبات حقانیت خویش و در واقع به‌نوعی شیوه‌هایی از تبلیغ به سود خود یا برضد دیگری بودند. در مناقب‌خوانی و فضائل‌خوانی منقبت اهل‌بیت علیهم‌السلام و فضایل خلفای سه‌گانه غالباً به‌صورت منظوم بیان می‌شد. این شیوه در اواخر قرن پنجم هجری آغاز شد و ظاهراً قدیمی‌ترین کتاب موجود در این زمینه ***النقض*** عبدالجلیل قزوینی (قرن ۶) است که در رد کتاب ***بعض فضایح الروافض*** اثر نویسنده‌ای سنی‌مذهب نوشته شده است. وی می‌گوید:

> عجب است از خواجه که در بازارها مناقب‌خوانان را می‌بیند که مناقب می‌خوانند و فضائل‌خوانان را ندیدی که بیکار و خاموش نباشند و هر کجا خمّاری و قمّاری باشد که در جهانش بهره‌ای نباشد و به حقیقت نه فضل بوبکر داند نه درجه علی شناسد و برای دام نان و نام بیتی چند در دشنام رافضیان از برکرده و مسلمانان را دشنام می‌دهد ... و این قاعده نو نیست که مناقبی و فضائلی در بازارها مناقب و فضائل خوانند ... .[۴]

آنها در بازارها می‌چرخیدند و غالباً اشعاری به فارسی و عربی در مدح علی یا ابوبکر می‌خواندند و هواداران را دور خود جمع می‌کردند و گاه میان آنها نزاع درمی‌گرفت. البته گاهی نیز در جای ثابتی قرار می‌گرفتند و به

---

۱. همان، ص ۴۲.

۲. برای آگاهی از برخی مجالس شیوخ صوفیه، به‌عنوان نمونه، ن. ک: هجویری، ***کشف المحجوب***، ۱۸۲؛ قوام السنه، ***سیر السلف الصالحین***، ۱۲۵۸. برای عبارت «مجالس الصوفیه»، ن. ک: ابن‌عساکر، ***تاریخ مدینة دمشق***، ج ۵۱، ص ۱۹۷ و برای عبارت «مجلس للصوفیه»، ن. ک: ابن‌حجر، ***لسان المیزان***، ج ۵، ص ۳۲۰.

۳. جوادی‌پور، «لطایف قرآنی در مجالس سیف‌الدین باخرزی»، ***معارف***، س ۱۸، ش ۲ (پیاپی ۴۵)، ص ۱۷.

۴. قزوینی، ***النقض***، ص ۳۳.

مدیحه‌سرایی می‌پرداختند. مناقب‌خوانی بیشتر به صورت منظوم و در قالب قصیده و غزل و قطعه بود. آنان سعی می‌کردند با ظاهری آراسته میان مردم ظاهر شوند تا افراد بیشتری را پیرامون خود گرد آوردند.[۱] باتوجه‌به آنچه گفته شد، «مناقب‌خوانان و فضایل‌خوانان» با «واعظان» حرفه‌ای زمانه خود تفاوت داشته‌اند و چنان‌که گذشت، بحث درباره آنان در این مقال صرفاً از جهت تشابه محتوایی مباحث آنان با مباحث واعظان آمده است. با این‌همه، در مجموع بنابر آنچه گفته شد، می‌توان به تفاوت‌ها و شباهت‌های زیر میان واعظان، مناقب‌خوانان و فضایل‌خوانان اشاره کرد. مناقب‌خوانی و فضائل‌خوانی به بیان فضایل خلفای سه‌گانه و منقبت اهل‌بیت علیهم‌السلام منحصر بود و محتوای وعظ عام بود. آنان برخلاف واعظان ـ که نثر در وعظشان مشهودتر بود ـ مباحث خود را بیش‌تر به‌صورتِ منظوم بیان می‌کردند. واعظان معمولاً در جای ثابتی مانند مسجد و مدرسه به وعظ می‌پرداختند و مناقب‌خوانان و فضایل‌خوانان غالباً جای ثابتی نداشتند. با این‌همه، آنان در تبلیغ برای مذهب خود و گردآمدن مردم پیرامون‌شان با واعظان شباهت داشتند.[۲]

۱ـ۸. وعظ و موعظه

قرآن از ماده «وعظ» دو صورت «موعظه» و فعل مجهول «یُوعَظ» را به کار برده است.[۳] واژه موعظه در برخی از آیات به‌عنوان ویژگی کتب آسمانی انجیل و قرآن بیان شده است[۴] و در برخی دیگر حکایات پیشینیان و عاقبت آنان و داستان‌های رسولان به‌عنوان موعظه‌هایی برای متقیان و مؤمنان دانسته شده است.[۵] در آیه دیگری که در آن از الواح حضرت موسی علیه‌السلام سخن گفته شده، مضامین وحی‌شده از سوی خداوند به‌عنوان موعظه شمرده شده است.[۶]

---

۱. محجوب، «از فضایل و مناقب‌خوانی تا روضه‌خوانی»، ***ایران‌نامه***، س ۲، ش ۷، ص ۴۱۳.

۲. تفاوت‌ها و شباهت‌ها میان وعظ و روضه‌خوانی نیز ـ که در ادوار متأخر و بیرون از محدوده زمانی این مقاله رواج داشته ـ موردتوجه برخی از نویسندگان قرار گرفته است. محمدجعفر محجوب در تفاوت میان آنان می‌گوید: تفاوت ظاهری میان روضه‌خوان و واعظ مشخص نیست. هر دو یک لباس می‌پوشیدند؛ مرثیه‌خوانی می‌کردند و در گفتار خود نظم و نثر را در هم می‌آمیختند؛ اما به‌لحاظ مراتب تحصیلی و اطلاعات دینی سواد روضه‌خوان به‌مراتب کمتر از واعظ بود. واعظ سال‌ها در علوم دینی تحصیل می‌کرد. سخنرانی‌های وی طولانی بود و در طی آن، از مطالب گوناگون سیاسی، دینی، تربیتی، اجتماعی، حکایت، داستان و ... سخن می‌گفت و گفتارش را با استشهاد به آیات، احادیث، حکایت، داستان و حوادث تاریخی زینت می‌بخشید. اما منبر روضه‌خوان همیشه منحصر به مقدمه‌ای کوتاه بود و سپس به حوادث کربلا و پایان دادن به شهادت کسی که روضه برای او خوانده می‌شد، گریز می‌زد. (همان، ص ۴۱۹ ـ ۴۱۸)

۳. به‌عنوان نمونه، بقره / ۶۶، ۲۳۲ و ۲۷۵، آل‌عمران / ۱۳۸.

۴. مائده / ۴۶، یونس / ۵۷.

۵. بقره / ۶۶، آل‌عمران / ۱۳۸، هود / ۱۲۰.

۶. اعراف / ۱۴۵.

گویا در آغاز، فعالیت واعظان و برخی از قُصّاص ماهر بیشتر در ارتباط با حاکمان بود و بهره آنان از واعظان نیز بیشتر در امور سیاسی و خواسته‌های خویش بود. حاکمان البته از عالمان متدین بیشتر موعظه می‌طلبیدند. واعظ در این سخنان خطاب بدو از گذرا بودن زندگی سخن می‌گفت. واعظ حاکم را ارشاد هم می‌کرد تا او را در راه اسلام نگاه داشته و از تکبر بر حذر دارد و چشمانش را باز کند و در عین حال با پندهای نیکو اندیشه مسلمانی او را تقویت کند. با این حال، هدف این فعالیت‌ها منحصراً حاکمیت نبود.[۱] عامه مردم نیز از برخی بزرگان و شخصیت‌ها پند می‌گرفتند. سعد بن عماره از اصحاب پیامبرﷺ خطاب به مردی که از او درخواست موعظه کرده بود گفت: پیش از نماز خود را تطهیر و از آرزوی دور و دراز پرهیز کن.[۲]

چنان‌که پیشتر گفته شد، اگر محتوای وعظ و وعظ به معنای عام آن درنظر گرفته شود، وعظ از همان اوایل دوره اسلامی در میان قُصّاص رواج داشت. با این‌همه، هنوز وعظ به معنای اصطلاحی خاص و دقیق کلمه پدید نیامده بود و به همان نسبت، اصطلاح «واعظ» ـ به معنای کسی که با شهرت به این عنوان به وعظ می‌پرداخت ـ نیز شکل نگرفته بود. این در حالی بود که تا پیش از پیدایی اصطلاح «واعظ»، این کلمه ـ چنان‌که گذشت ـ هرآنچه را که پنددهنده به‌شمار آید، دربرمی‌گرفت و حتی در کلام امیرالمؤمنین علی‌ؑ نیز به کار رفته بود.[۳] انتساب این اصطلاح به شخصیت‌ها در منابع از زمان تقریبی شکل‌گیری آن حکایت می‌کند و براین اساس، گویا پیدایی آن تقریباً به نیمه سده ۳ ق و حتی اندکی پیش از آن بازمی‌گردد. جاحظ (د. ۲۵۵ ق) در ***الحیوان***، فضل بن عیسی رِقاشی را واعظی بصری خوانده است.[۴] همو در ***الرسائل*** خود حسن بصری را متکلم، فقیه و واعظ خطاب کرده است.[۵] بلاذری (د. ۲۷۹ ق) هم اصطلاح مرسوم زمانه خویش، واعظ، را به امام علی‌ؑ نسبت داده است.[۶] شمار این اصطلاح در ***الغارات*** ثقفی (د. ۲۸۳ ق) به نسبت منابع یادشده بیشتر به چشم می‌خورد و از آن جمله، می‌توان به کاربرد آن برای ابوعامر بَنانی، واعظ حجازی، اشاره کرد.[۷]

با کنکاش در منابع سده ۴ ق روشن می‌شود که اصطلاح واعظ در این زمان کاربرد و رواج بیشتری یافته است. به نوشته متز، وعظ و واعظی در سده چهارم به دست عالمان افتاد و کم‌کم به میان مردم هم رسوخ کرد و تنها مخصوص خواص نبود. علما که از سوی قُصّاص احساس خطر کردند، با همه توان

---

1. Pedersen, ***The Islamic Preacher*** …, p. 96.

۲. ابونعیم اصفهانی، ***معرفه الصحابة***، ج ۳، ص ۱۲۸۱؛ طبرانی، ***المعجم الکبیر***، ج ۶، ص ۴۴.

۳. ***نهج‌البلاغه***، خطبه ۹۰.

۴. جاحظ، ***الحیوان***، ج ۷، ص ۴۷۳.

۵. همو، الرسائل، ص ۶۲۱.

۶. بلاذری، ***انساب الاشراف***، ج ۲، ص ۳۵۴.

۷. ثقفی، ***الغارات***، ج ۲، ص ۸۵۴؛ نیز ن. ک: ج ۲، ص ۷۰۶ و ۹۸۱.

کوشیدند تا فعالیت آنان را کم‌رنگ کرده و خود امر وعظ عامه مردم و خاصه آنان را به عهده گیرند و با کمک حکومت بدین هدف دست یافتند. از این دوره به بعد امر وعظ به دست علمای واعظ افتاد و کار آنان تنها به موعظه حاکم منحصر نبود و برای مردم نیز وعظ می‌کردند و در نتیجه آن، در میان آنان کسب آبرو کرده و محبوب شدند. آدام متز، به اشتباه سده ۴ ق را زمان شکل‌گیری اصطلاح واعظ و کاربرد آن در منابع دانسته است.[۱]

۲. انواع وعظ

۲ـ۱. وعظ عامه و وعظ خاصه

قاص و قصص‌گویی در سده‌های نخستین هجری چنان‌که اشاره شد، با واعظ و وعظ‌گویی پیوند داشته و برخی قُصاص را همان واعظان نخستین دانسته‌اند.[۲] بنابراین، با وجود آنکه اصطلاح واعظ در دو سده نخست هجری هنوز در منابع به چشم نمی‌خورد، فعالیت واعظانه از همان سده نخست هجری وجود داشته است. خلیل عثامنه با سخن درباره قُصاص در دوره اموی، از دو نوع واعظ در این زمان سخن به میان آورده که به‌گفته او، به‌طور هم‌زمان فعالیت داشتند: قاص‌العامّه یا واعظ مردمی و قاص‌الخاصه یا واعظ رسمی.[۳] سخن از نوع رسمی وعظ به گزارشی درباره دوره خلافت امام علی‌علیه‌السلام بازمی‌گردد که اگر پذیرفته شود، در آن آمده است که پس از بازگشت امام علی‌علیه‌السلام از جنگ صفین، آن حضرت مخالفانش را نفرین کرد. هنگامی‌که این خبر به معاویه رسید، واعظانی را به کار گرفت تا پس از فراغت از نماز صبح و پس از ذکر خدا و حمد و سپاس و صلوات بر حضرت محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله، برای معاویه و اهل ولایتش و سربازان و خدم و حشم او دعا کنند و لشکریان دشمن و حضرت علی‌علیه‌السلام را سبّ و نفرین کنند. این جماعت به «قاص‌الجماعه» شناخته می‌شدند. بدین‌گونه معاویه وعظ خاصه را باب کرد.[۴] با وجود این، او برای تبلیغات سیاسی خویش نمی‌توانست تنها به قاصّ‌الخاصه بسنده کند و لازم بود جماعت دیگری به دور از هرگونه نظارت دولتی و آزادانه فعالیت کنند و در میان مردم و برای مردم وعظ کنند. چنین اشخاصی را قاص‌العامه می‌گفتند. گاهی حاکم برای جلوگیری از ادامه فعالیت برخی از واعظان خود مداخله می‌کرد.[۵] از آن زمان به بعد، قاص‌العامه نیاز به اجازه خاص از حاکم یا عامل او داشت.[۶] افزون بر آن، در آن دوره

---

۱. متز، ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری***، ج ۲، ص ۸۹ ـ ۸۸.

۲. ر. ک: صفحات پیشین، ذیل قصص‌گویی.

3. 'Athamina, ***Al-Qasas***, p. 69.

۴. ابن‌حجر، ***رفع الإصر عن قضاة المصر***، ص ۱۶۷؛ مقریزی، ***المواعظ و الاعتبار***، ج ۴، ص ۱۸.

5. 'Athamina, ***Al-Qasas***, p. 69.

۶. بلاذری، ***انساب الاشراف***، ج ۵، ص ۴۵.

برای مشروع ساختن این نظارت حکومتی حدیثی به رسول خداﷺ نسبت داده شده و در میان مردم منتشر شد: «لا يَقُصُ علي النّاسِ إلّا الأميرُ أو مأمورٌ أو مُختالٌ (مُراءٍ)»[۱] یعنی تنها سه کَس برای مردم موعظه می‌کنند: امیر، گماشته او و متکبر (ریاکار). مجدالدین ابن‌اثیر در شرح این حدیث آورده است که وعظ تنها شایسته امیر است که مردم را موعظه می‌کند و آنان را برای عبرت گرفتن از گذشته آگاه کند و حکم گماشته نیز حکم امیر را دارد و او از قصص گویی امرار معاش نمی‌کند. او در ***شرح مختال*** آورده است: یا اینکه قاصّ متکبری است که قصه‌گویی را برای تکبر نسبت به مردم انجام می‌دهد یا ریاکاری است که با سخنان و رفتارش نزد مردم خودنمایی می‌کند و وعظ و کلام او واقعی نیست.[۲] از ابن‌سریج (د. ۳۰۶ ق) نقل شده است که این حدیث درباره خطبه خواندن است. امیران خطبه می‌خواندند و در آن مردم را وعظ می‌کردند (**یعظون الناس و یذکّرونهم**).[۳]

۲ـ۲. وعظ صوفیانه

در قرن دوم هجری نخستین نشانه‌های پیدایی جماعتی به شکل گروه‌های کوچک آشکار شد که هدف اعضای آن بحث در مسائل مربوط به تقوا و پرهیزگاری بود. دسته‌هایی از آنان در جایی جمع می‌شدند و به تلاوت قرآن و خواندن دعا می‌پرداختند. این شیوه کم‌کم به شکل مراسم عبادی در جهت سماع تحول یافت. اگرچه رهبران تصوف در آغاز از طبقه علما برخاسته بودند، در سده ۳ ق کسانی این وظیفه را به عهده گرفتند که با روش‌های سنتی مذهبی تربیت نشده بودند.[۴] آنان روش‌های خود را داشتند و در خانقاه‌ها جلسات ذکر و وعظ مربوط به خود را داشتند و گاهی میان مردم هم به وعظ می‌پرداختند. منابع شرح حال شمار بسیاری از آنان را با صفت «واعظ» یاد کرده‌اند[۵] و عبارت «مجلس وعظ او» نیز درباره برخی از شیوخ تصوف در منابع به چشم می‌خورد.[۶] بنابراین، واعظی اختصاص به عالمان نداشت و صوفیان نیز مجلس وعظ داشتند. به نوشته گیب، صوفیان در مجالس وعظ خود مردم را از رذایل انذار داده و به نیکی و حقیقت، عشق و دوری از گناهان فرا می‌خواندند. این نوع مجالس در ایران پیش و پس

---

۱. ابن حنبل، ***المسند***، ج ۲۹، ص ۵۸۷ و ج ۳۹، ص ۴۲۰؛ ابوداود، ***السنن***، ج ۳، ص ۳۲۳؛ ابن‌ماجه، ***السنن***، ج ۲، ص ۱۲۳۵.
۲. ابن‌اثیر، ***النهایة فی غریب الحدیث و الاثر***، ج ۴، ص ۷۰.
۳. خطابی، ***معالم السنن***، ج ۴، ص ۱۸۸.
۴. گیب، ***اسلام بررسی تاریخی***، ص ۱۵۰.
۵. به‌عنوان نمونه، سمعانی، ***المنتخب***، ص ۵۰۶، ۸۴۶، ۱۴۴۱ و ۱۴۵۲؛ سبکی، ***طبقات الشافعیة الکبری***، ج ۶، ص ۴۰۱ و ج ۷، ص ۱۵۹ و ۳۰۵.
۶. سلفی، ***معجم السفر***، ص ۵۸؛ ابن‌عساکر، ***تاریخ مدینة دمشق***، ج ۵۱، ص ۱۴۱؛ سبکی، ***طبقات الشافعیة الکبری***، ج ۵، ص ۳۰۶ و ج ۶، ص ۶۰.

از حمله مغولان برگزار می‌شده است. برخی از صوفیان واعظ در خانقاه‌ها و مراکز مناسب دیگر به کار وعظ می‌پرداختند. هدف آنان از برگزاری این مجالس بازداشتن مردم از بدی‌ها و ترغیب آنان به خوبی‌ها و توجه دادن آنان به خدا و پیوند با او بود.[۱]

سنت وعظ‌گویی صوفیانه با آیین، آداب و شیوه‌های صوفیانه از نخستین سده‌های هجری بنا نهاده شد و آغازگر این سنت فرهنگی، اجتماعی و تربیتی نیز خود صوفیان بودند. آنان در دوره‌های بعد به گسترش این سنت پرداختند. به نوشته متز، صوفیه در آغاز وعاظ خود را مذکِّر می‌نامیدند و غالباً وعظ را با تذکیر و تذکّر یکسان می‌دانستند. اگرچه میان مجلس وعظ و محفل ذکر تفاوت‌هایی وجود داشته است،[۲] به احتمال فراوان مجالس ذکر صوفیه بر مجالس وعظ آنان از لحاظ زمانی مقدم بوده است و باید آن را یکی از عوامل شکل‌گیری وعظ صوفیه دانست. مجالس وعظ صوفیانه در آغاز، مجالس وعظ صرف نبود و به‌گونه‌ای آن را با مجالس حدیث و املاء به هم آمیخته بودند. در مجالس صوفیه، غالباً از مسائل تصوف، اصول، آداب و معارف آن، دقایق، لطایف و تأویلات قرآنی و حدیثی، توحید و مسائلی از این دست سخن می‌رفت و در لابه‌لای آن از وعظ و تذکیر نیز مباحثی به میان می‌آمد؛ به‌نحوی‌که مجلس وعظ را نمی‌توانیم به‌درستی از مجلس علم و حدیث و املاء باز شناسیم؛ شاید به سبب آنکه فعالیت‌های صوفیان با کار واعظان مذهبی سنخیت داشت و مباحث صوفیانه نوعاً با مبانی وعظ سازگاری داشته است.[۳]

وعظ در محافل صوفیه عامل مهمی در گرایش توده مردم به تصوف بود. یکی از نخستین مراتب و شرایط اعتقاد به تصوف و ارادت به شیخ برای مریدان شنیدن وعظ بود. حلقه‌های وعظ که در عصر اموی شروع به رشد کرده بود، در عصر عباسی بیشتر به عبادت و زهد روی آورد. همان زمان بود که مردم به جلسات وعظی که در مساجد و بازارها توسط وعاظ تشکیل می‌شد، مشتاق‌تر شدند. بسیاری از این واعظان که خود از صوفیه بودند، موعظه‌های خود را با داستان‌هایی از قرآن و کتاب‌های آسمانی همراه می‌کردند و با این کار، افراد بیشتری را جذب حلقه‌های خود می‌کردند. مخاطبان مجالس آنان معمولاً از همه اقشار بودند و صوفیه از این مجالس استفاده فراوانی می‌کردند. این دسته از واعظان ابتدا خود به کار نیک روی می‌آوردند و سپس بقیه را به آن تشویق می‌کردند.[۴] وعظ صوفیانه در قرن پنجم با گسترش تصوف و ایجاد خانقاه‌های بسیار و حمایت حکومت گسترش بیشتری یافت؛ اما در همین دوران با افزایش اختلافات بر سر مذهب، عقل و نقل و شریعت و طریقت، درگیری و اختلاف میان واعظان فقهی و

---

۱. گیب، ***اسلام بررسی تاریخی***، ص ۱۵۲.

۲. متز، ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری***، ج ۲، ص ۶۸ ـ ۶۶.

۳. سلیمانی، «مجلس‌گویی و مجلس‌نویسی ...»، ص ۶۷.

۴. خاوری، ***ذهبیه***، ص ۱۹.

واعظان صوفی بیشتر شد.[۱] در اثبات تفاوت واعظان صوفی و واعظان عالِم (غیرصوفی) می‌توان به ابوالفرج ابن‌الجوزی (د. ۵۹۷ق) عالم حنبلی مشهور اشاره کرد که اگرچه در شمار مشهورترین واعظان سده‌های متقدم هجری جای داشت، خود صوفیان را همانند برخی دیگر از فرق و نحله‌های اسلامی در فصلی مبسوط آماج نقد و طعن قرار داد.[۲]

۳. مواد و محتوای وعظ

وعظ به‌عنوان یک ضرورت جامعه اسلامی از همان آغاز اسلام وجود داشته است. اسلام نه‌تنها در حدود قلمرو، بلکه از نظر شمار مسلمانان نیز گسترش پیدا کرد. در همان دهه‌های نخست پس از ظهور اسلام شمار فراوانی از قبایل عرب دین جدید را بدون دست یافتن به عمق آموزه‌های آن پذیرفتند. روند فتوح نیز با چنان سرعتی سرزمین‌های کفر را به دارالاسلام منضم ساخت که نومسلمانان غیرعرب بی‌شماری را در سلک معتقدان به این آیین نو قرار داد. ازاین‌رو، در یکی دو سده نخست هجری آموزش اصول و فروع اسلام به نومسلمانان عرب و غیرعرب ضروری می‌نمود. واعظان نسل اول و دوم مانند دیگر دسته‌های عالمان مسلمان ضرورت آموزش احادیث و احکام شرعی را درک کرده و عهده‌دار آن شدند. واعظ در این مرحله بر آموزش قرآن و به‌ویژه بر تفسیر آن متمرکز شد تا توده‌های مردم را در فهم آن یاری رساند. با آنکه منابع از فعالیت برخی از قُصاص این دوره سخن گفته‌اند، فقدان نمونه‌های دقیق و کافی از وعظ آنان در این منابع سبب شده است که درباره محتوای وعظ آنان نتوان قضاوت کرد.[۳]

از جمله این فعالیت‌ها که نمی‌توان آن را مصداقی برای وعظ شمرد، تلاوت قرآن برای مردم بود که در سده اول هجری درباره تمیم داری[۴] از قاصان مدینه و در سده دوم هجری درباره ابوحفص دمشقی، «آموزگار قرائت (مقریء) و معلم دمشقیان»[۵] گزارش شده است. به نظر می‌رسد که تمرکز واعظان نخستین بر قرائت قرآن تقریباً تا پایان قرن دوم هجری ادامه یافته است. همچنین در مواردی بیان شده است که قصه‌گویی و تلاوت قرآن در یک مجلس به‌صورت جداگانه از سوی قاری قرآن و قصه‌گو انجام می‌شده است؛ چنان‌که جاحظ در سخن از قصه‌گویان، از مجلس قرائت شخصی به نام جعفر بن حسن در

---

۱. درباره درگیری ابونصر قشیری صوفی با شریف ابوجعفر واعظ حنبلی ن. ک: ابن‌جوزی، ***المنتظم***، ج ۱۶، ص ۱۸۱.

۲. ر. ک: همو، ***تلبیس ابلیس***، ص ۲۶۵ ـ ۱۳۴.

3. 'Athamina, Al-Qasas, p. 59.

۴. ابن‌عساکر، ***تاریخ مدینة دمشق***، ج ۱۱، ص ۸۰. «أن تميم الداري استأذن عمر في القصص سنين، فأبي أن يأذن له، فأستأذنه في يوم واحد، فلما أكثر عليه فقال له: ماتقول؟ قال: أقرأ عليهم القرآن و آمرهم بالخير و أنهاهم عن الشر. قال عمر: ...».

۵. همان، ج ۳۸، ص ۳۹۶.

بصره سخن گفته است که در آن، ابراهیم تیمی نیز به قصه‌گویی می‌پرداخته است.[۱] گویا از همان صدر اسلام تفسیر قرآن ـ که در آن تأکید بر متن قرآن بود ـ نقش قابل‌توجهی در فعالیت واعظان داشته است. تعلیم احادیث نیز از همان آغاز، بخش جدایی‌ناپذیری از آموزش‌های واعظان بود.[۲]

ترکیب سه عنصر تلاوت قرآن، بیان تفسیر و روایت حدیث، بنابر آنچه گفته شد، احتمالاً به‌عنوان پایه‌ای برای فعالیت نخستین واعظان مطرح شده و به نمونه‌ای برای فعالیت‌های واعظان نسل‌های بعدی بدل شد؛ چنان‌که ابن‌جوزی در سده ۶ ق در سخن از واعظان درست‌کردار، بر آن سه تأکید کرده است.[۳] اهمیت قرآن در وعظ قُصاص چنان اهمیتی داشت که گاه در مجلس آنان صرفاً به قرائت قرآن پرداخته می‌شد.[۴] واعظان در جلسات خود به پرسش‌های شرعی مخاطبان نیز پاسخ می‌دادند و جایگاه دینی آنان نزد مردم چنان بود که گاه بر حکم شرعی یک فقیه برجسته غالب می‌شد. بر اساس روایت ابن‌جوزی، مادر ابوحنیفه حکم پسرش را تنها زمانی پذیرفت که به تأیید زرعهٔ القاص رسید.[۵]

۴. شیوه القای وعظ

واعظان نخستین برای ارائه وعظی جذاب و به‌تبع، جذب مخاطب و کسب شهرت تا حد امکان می‌کوشیدند. آنان برای این کار به هر حیله‌ای متوسل شده و با احادیث و حکایات راست و دروغ مردم را به‌سویِ خود جلب می‌کردند. آنان هواداران سرسختی در میان عامه برای خود دست‌وپا می‌کردند. بی‌تردید شیوه‌ها و آداب وعظ واعظان از آغاز تا پایان دوره موردنظر این مقاله دستخوش تحول و تغییر بوده است؛ ولی منابع گزارش‌های فراوان و مفصلی از آنها در اختیار نمی‌گذارند. با این‌همه، ابوالفرج ابن‌جوزی (د. ۵۹۲ ق) ـ که خود در زمره واعظان بنام سده ۶ ق بود ـ از آداب و شیوه‌های واعظان معاصر خویش ـ که گاه غریب و شگفت‌آور به نظر می‌رسند ـ شرحی مبسوط به‌دست داده است. به نوشته او، برخی از آنان به صدا و حرکات خود چنان وزن و ضرب می‌دادند که به غنا شباهت پیدا می‌کرد. برخی با کف زدن و پاهای خضاب شده به سان مستان غزل‌خوان نفوس مردان و زنان را به تلاطم درآورده و آنان را به نعره زدن و جامه دریدن کشانیده و چون مجلس به پایان می‌رسید، از حال خوش خود در آن مراسم سخن می‌گفتند.[۶] برخی از واعظان اشعاری در مصیبت و مرثیه گذشتگان خوانده و زنان را می‌گریاندند و

---

۱. جاحظ، ***البیان و التبیین***، ج ۱، ص ۲۹۳.
۲. ن. ک: همان، ص ۲۹۵.
۳. ابن‌جوزی، ***القصاص و المذکرین***، ص ۱۶۱.
۴. ن. ک: طبرانی، ***الدعاء***، ۵۳۰.
۵. ابن‌جوزی، ***القصاص و المذکرین***، ص ۳۱۹.
۶. ابن‌جوزی، ***تلبیس ابلیس***، ص ۱۰۲.

به‌جای توصیه به صبر، مجلس را به محفل سوگواری بدل ساخته و تاب از کف همگان می‌ربودند. برخی از آنان بر فراز منبر لب به شطحیات و خلاف شرع می‌گشودند تا بدان وسیله، بلکه کسی صیحه‌ای کشیده و مجلس‌شان رونق گیرد. مجلس برخی از واعظان با حضور مردان و زنان به‌صورت مختلط برگزار می‌شد و زنان از روی وجد صیحه شوق برآورده و در آن حال، واعظان نیز برای تألیف قلوب عامه و خاصه نسبت به خود از نهی این منکر پرهیز می‌کردند. سخن برخی از آنان از زهد و نماز شب چنان بر مردم اثر می‌کرد که برخی را به ترک دنیا و گوشه‌نشینی رهنمون می‌ساخت. برخی از آنان از قناعت و سادگی‌زیستی می‌گفتند و هم‌زمان خود بر مرکب‌های عالی سوار شده و جامه‌های فاخر بر تن می‌کردند. بعضی نیز وعظ را وسیله معاش و کسب پاداش‌های حکمرانان ساخته بودند. ابن‌جوزی در ادامه با سخن از واعظان شایسته دست‌کشیده از وعظ، به‌طور ضمنی از چیرگی واعظان نالایق یادشده بر مجالس وعظ در زمانه خویش حکایت کرده است. او درباره واعظان شایسته چنین آورده است که آنان با این وسوسه شیطان که تو شایسته این کار نیستی و عمل تو می‌تواند آلوده به ریا شود و از کار خود لذت ببری، دست از وعظ و ارشاد مردم برمی‌دارند.[۱]

نتیجه

برخی از منابع نسبتاً کهن ـ با انتساب صفت «واعظ» به قُصّاص نخستین ـ قصه‌گویی را به‌نوعی وعظ شمرده و قاصّان نخستین را واعظان اولیه دانسته‌اند. بر پایه این تصور می‌توان گفت که قُصاص از همان دوره خلفای رسول خدا ﷺ به‌ویژه از زمان خلافت خلیفه دوم همراه با قصه‌گویی و به یاری آن به وعظ می‌پرداخته‌اند. اگر چنین تصوری صواب دانسته شود، آغاز وعظ را به جهت نخستین فعالیت‌های قُصاص تقریباً باید میانه دوره خلفای راشدین دانست. فعالیت قاصان در دوره خلافت معاویه در میان عامه و خاصه به‌صورت مجزا در نظر گرفته شده و بنابراین، وعظ در آن دوره را در دو نوع وعظ عامه و وعظ خاصه دسته‌بندی کرده‌اند. در دوره‌های بعد هم‌زمان با رشد تصوف، وعظ به میان صوفیان نیز رسوخ کرد و به‌تبع، وعظ صوفیانه نیز به انواع وعظ افزوده شد.

اگر به زمان دقیق پدید آمدن اصطلاح «وعظ» و «موعظه» در میان مردم و به‌تبع، منابع اسلامی توجه نشود و وعظ با همان مفهوم قرآنی‌اش، مفهومی عام در نظر گرفته شود که با هدف ارشاد و هدایت خلق به صراط مستقیم از انواع سخن بهره می‌بَرد و برای نیل به مقصود، به انواع آیات و قصص قرآنی، احادیث، حکایات و امثال، تاریخ، سخنان، فضایل و مناقب بزرگان دین و سیاست و ... استناد می‌جوید، در

---

۱. همان، ص ۱۰۳.

بررسی تاریخ و تطور وعظ باید از اصطلاحات و شیوه‌های گوناگونی سخن به میان آورد: وعظ و موعظه، پند و نصیحت، ذکر و تذکیر، قصص‌گویی، خطبه، مجلس‌گویی، مناقب‌خوانی و فضایل‌خوانی. بسیاری از این اصطلاحات قالب‌های وعظ شمرده می‌شدند و با آنکه هر کدام مفهومی مجزا و متفاوت از دیگری داشتند، در برخی از موارد مانند تفاوت وعظ و ذکر (موعظه و تذکیر) چنان پیچیده و درهم تنیده بوده‌اند که تشخیص‌شان را حتی برای منابع کهن دشوار ساخته است و یکسان دانستن قاصان نخستین با واعظان و قصص‌گویی با وعظ از سوی برخی از منابع شاهدی بر همین مدعاست. با این‌همه، شاید بررسی دقیق‌تر و استناد به گزارش‌های منابع کهن بتواند از اختلاف ظریف میان آنها پرده بردارد.

منابع کهن تصویر نسبتاً روشنی از زمان تقریبی پیدایی اصطلاح «واعظ» و به‌تبع آن، «وعظ»، به دست می‌دهند. نخستین کاربردهای اصطلاح «واعظ» در منابع حاکی از آن است که این اصطلاح در حدود نیمه سده ۳ ق و حتی اندکی پیش از آن پدید آمده است. جاحظ (د. ۲۵۵ ق) در دو اثر خود، ***الحیوان*** و ***الرسائل***، بلاذری (د. ۲۷۹ ق) در ***انساب الاشراف*** و ثقفی (د. ۲۸۳ ق) در ***الغارات*** آن را به کار برده‌اند. کاربرد این اصطلاح در سده ۴ ق به‌تدریج رواج و رونق بیشتری یافت.

در سده‌های اولیه باتوجه‌به گسترش اسلام و مسلمان شدن غیرمسلمانان مواد و محتوایی که واعظان به کار می‌بردند در راستای آموزش اصول و فروع و احکام دین تازه بود. قرائت قرآن، تفسیر آیات قرآن و حدیث بخش جدایی‌ناپذیر مجالس وعظ اولیه بود؛ اما به‌مرورزمان احادیث و حکایات ساختگی و تفسیر به رأی توسط واعظان عامه رواج یافت و سبب دوری واعظان عالم از برپایی جلسات وعظ شد. این واعظان عامه برای گیرایی مجلس خود و جذب مخاطب بیشتر به وعظ‌های عجیب و غریب رو آوردند؛ چنان‌که ابن‌جوزی در سده ۶ ق در سخن از شیوه‌ها و آداب مجالس وعظ در دوره خود از صیحه و فریاد زدن در مجالس، به گریه انداختن مخاطب با هر ابزاری و تأکید فراوان بر زهد و نماز شب ـ که موجب گوشه‌گیری و انزوای مخاطب می‌شد ـ سخن گفته است.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

نهج‌البلاغه.

۱. ابن‌اثیر، مجدالدین مبارک (۱۳۹۹ ق). ***النهایة فی غریب الحدیث و الاثر***. بیروت: المکتبة العلمیه.

۲. ابن‌جوزی، ابوالفرج (۱۳۶۸). ***تلبیس ابلیس***. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۳. ابن‌جوزی، ابوالفرج (۱٤۰۹ ق). ***القصاص و المذکرین***. تحقیق محمد صباغ. ریاض: المکتب الاسلامی.

٤. ابن‌جوزی، ابوالفرج (۱٤۱۲ ق). ***المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم***. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.

۵. ابن‌حبان، محمد بن حبان بستی (۱٤۰۲ ق). ***المجروحین***. به تحقیق محمود ابراهیم زاید. حلب: دار السوعی.

٦. ابن‌حجر، ابوالفضل احمد عسقلانی (۱٤۱۸ ق). ***رفع الإصر عن قضاة مصر***. با تحقیق علی محمد عمر. قاهره: مکتبة الخانجی.

۷. ابن‌حجر، ابوالفضل احمد عسقلانی (۱۳۹۰ ق). ***لسان المیزان***. بیروت: مؤسسة الاعلمی.

۸. ابن‌خلکان (بی‌تا). ***وفیات الاعیان***. به‌تصحیح احسان عباس. بیروت: دار صادر.

۹. ابن‌سعد (۱٤۱۰ ق). ***الطبقات الکبری***. با تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۰. ابن‌شبّه، عمر (بی‌تا). ***تاریخ المدینة المنورة***. قم: دار الفکر.

۱۱. ابن‌الطقطقی (۱٤۱۸ ق). ***الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة***. به تحقیق عبدالقادر محمد مایو. بیروت: دار القلم العربی.

۱۲. ابن‌عساکر (۱٤۱۵ ق). ***تاریخ مدینة دمشق***. به تحقیق علی شیری. بیروت، دار الفکر.

۱۳. ابن‌فارس (بی‌تا). ***معجم مقاییس اللغة***. مصر: شرکة مکتبة مصطفی البانی و اولاده.

۱٤. ابن‌ماجه، محمد بن یزید (۱۳۹۵ ق). ***السنن***. مصحح محمد فؤاد عبدالباقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۵. ابن‌منظور (۱٤۱٤ ق). ***لسان العرب***. بیروت: دار صادر.

۱٦. ابن‌حنبل، احمد (بی‌تا). ***المسند***. بیروت: دارصادر.

۱۷. ابن‌شعبه حرانی، ابومحمد حسن (۱۳٦۳). ***تحف العقول***. تصحیح علی‌اکبر غفاری. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۱۸. ابوداود، سلیمان بن الاشعث (بی‌تا). ***السنن***. تصحیح محمد محی‌الدین عبدالحمید. بیروت: المکتبة العصریة.

۱۹. ابونعیم اصفهانی (۱٤۱۹ق / ۱۹۹۸ م). ***معرفة الصحابة***. تصحیح عادل بن یوسف عزازی. ریاض: دار الوطن.

۲۰. ازهری، محمد بن احمد (۱٤۲۱ ق). ***تهذیب اللغة***. به کوشش محمد عوض مرعب. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۱. بطحائی گلپایگانی، سید حسن (۱۳۹۳). جایگاه موعظه و تذکر در تربیت دینی از منظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان. ***معرفت***. ۲۳ (۳).

۲۲. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ ق). ***انساب الاشراف***. محقق سهیل زکار و ریاض زرکلی. بیروت: دار الفکر.

۲۳. ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵ ش). ***الغارات***. محقق جلال‌الدین ارموی. تهران: انجمن آثار ملی.

۲٤. جاحظ، عمرو بن بحر (۱٤۲۳ ق). ***البیان و التبیین***. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

۲۵. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۰۸). ***التاج***. به تصحیح احمد زکی پاشا. ترجمه حبیب الله نوبخت. تهران: تابان.

۲٦. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۲۴ ق). ***الحیوان***. تصحیح عیون السود. بیروت: دار الکتب العلمیة.

۲۷. جاحظ، عمرو بن بحر (۲۰۰۲ م). ***رسائل الجاحظ: الرسائل السیاسیه***. بیروت: دار و مکتبة الهلال.

۲۸. جرجانی، علی بن محمد (بی‌تا). ***التعریفات***. تهران: ناصرخسرو.

۲۹. جوادی‌پور، نصرالله (۱۳۸۰). لطایف قرآنی در مجالس سیف‌الدین باخرزی. ***نشریه معارف***. ۱۸ (۲). ۲٤ ـ ۳.

۳۰. خانی، حامد (۱۳۹٤). تاریخ انگاره ذکر در فرهنگ اسلامی. ***مطالعات قرآن و حدیث***. ۹ (۱). ۷۸ ـ ٤۳.

۳۱. خانی، حامد (۱۳۹۲). آیین‌های ذکر در روایات اسلامی و جایگاه و کارکرد اجتماعی آنها. ***صحیفه مبین***. ۹ (٤). ۱۱۲ ـ ٦۹.

۳۲. خاوری، اسدالله (۱۳٦۲). ***ذهبیه: تصوف علمی ـ آثار ادبی***. تهران: دانشگاه تهران.

۳۳. خطابی، ابوسلیمان بستی (۱۳۵۱ ق). ***معالم السنن***. حلب: المطبغة العلمیة.

۳٤. خواجه نظام الملک (۱۳۷۸). ***سیر الملوک***. به‌کوشش هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.

۳۵. خوشحال دستجردی، طاهر و مرضیه کاظمی (۱۳۸۹). تحلیل جایگاه ذکر در قرآن و بازتاب آن در عرفان اسلامی. ***پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی***. ۵ (۲). ٤۰ ـ ۱۵.

۳٦. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). ***لغت‌نامه***. تهران: دانشگاه تهران.

۳۷. ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱٤۱۳ ق). ***تاریخ الاسلام***. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الکتاب العربی.

۳۸. ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱٤۲۷ ق). ***سیر اعلام النبلاء***. قاهره: دار الحدیث.

۳۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱٤۱۲ ق). ***المفردات فی غریب القرآن***. تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء آثار الجعفریة.

٤۰. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹ م). ***اساس البلاغة***. به کوشش عبدالرحیم محمود. بیروت: دار صادر.

٤۱. سبکی، عبدالوهاب بن علی (بی‌تا). ***طبقات الشافعیة الکبری***. محقق محمود طناحی. مصر: دار إحیاء الکتب العربی.

٤۲. سلفی، ابوطاهر احمد (بی‌تا). ***معجم السفر***. تحقیق عبدالله عمر بارودی. مکه: المکتبة التجاریة.

٤۳. سلیمانی، مرتضی (۱۳۸۷). ***مجلس‌گویی و مجلس‌نویسی در ادب پارسی با تأکید بر مجالس‌سبعه. مجالس پنج‌گانه. معارف بهاء ولد***. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. قم: دانشگاه قم.

٤٤. سمعانی، ابوسعد (۱٤۱۷ ق). ***المنتخب من معجم شیوخ السمعانی***. به کوشش موفق بن عبدالله. ریاض، دار عالم الکتب.

٤۵. شیخ‌احمدی، سید محمد (۱۳۹٤). ***قدرت. خطابه. منبر***. تهران: نگارستان اندیشه.

٤٦. طبرانی، ابوالقاسم (۱٤۱۳ ق). ***الدعاء***. بیروت: دار الکتب العلمیه.

٤۷. طبرانی، ابوالقاسم (۱٤۱۵ ق). ***المعجم الکبیر***. به تصحیح حمدی بن عبدالحمید السلفی. قاهره: مکتبة ابن تیمیة.

٤۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***. تهران: ناصرخسرو.

٤۹. طبری. محمد بن جریر (۱۳۸۷ ق). ***تاریخ الرسل و الملوک***. بیروت: دار التراث.

۵۰. طرطوشی، محمد بن الولید (۱٤۱۹ ق). ***الحوادث و البدع***. بی‌جا: دار ابن‌الجوزی.

۵۱. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). ***مجمع البحرین***. به تصحیح سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی.

۵۲. طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا). ***التبیان فی تفسیر القرآن***. بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۵۳. طوسی، نصیرالدین (۱۳۸۹). ***اساس الاقتباس***. تهران: فردوس.

٥٤. عبادی، صبحه (۱۳۸٦). ***قصه‌گویی در دو قرن اول هجری: قصه‌گویان و شیوه‌های کار***. پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد. تهران: دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

۵۵. عبادی، صبحه. آذرتاش آذرنوش و احمد بادکوبه هزاوه (۱٤۳٤ ق). مناهج القُصّاص فی نقل القصص القرآنیه. ***مجلة العلوم الانسانیه الد***ولیه. ۲۰ (۱) ۷۲ ـ ۵۷.

۵٦. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳٤۲). ***قابوس‌نامه***. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: فروغی.

۵۷. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳٦۷). ***نصیحة الملوک***. به تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: هما.

۵۸. فخررازی، محمدبن عمر (۱٤۲۰ ق). ***مفاتیح الغیب***. بیروت: دار احیاء تراث العربی.

۵۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱٤۱۰ ق). ***العین***. قم: اسوه.

٦۰. فروزش، سینا (۱۳۹۱). ***بررسی تحلیلی سنت اندرزنامه‌نویسی سیاسی در تاریخ میانه ایران***. تهران: جهاد دانشگاهی.

٦۱. فیض‌الاسلام، علی‌نقی (۱۳٦۸). ***ترجمه و شرح نهج‌البلاغه***. تهران: فقیه.

٦۲. قزوینی، عبدالجلیل (۱۳۵۸). ***بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض***. به تصحیح میرجلال‌الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.

٦۳. قوام السنه، اسماعیل بن محمد طلیحی اصفهانی (بی‌تا). ***سیر السلف الصالحین***. به تحقیق کرم بن حلمی. ریاض: دار الرایه.

٦٤. کلینی، محمّد بن یعقوب (بی‌تا). ***اصول الکافی***. تحقیق علی‌اکبر غفاری. بیروت: دار الصعب و دار التعارف.

٦۵. گیب، همیلتون (۱۳٦۷). ***اسلام بررسی تاریخی***. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی.

٦٦. مالک بن انس (۱٤۰٦ ق). ***الموطأ***. به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

٦۷. متز، آدام (۱۳٦۲). ***تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری***. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

٦۸. مجلسی، محمدباقر (۱٤۰۳ ق). ***بحارالانوار***. بیروت: مؤسسه الوفاء.

٦۹. محجوب، محمدجعفر (۱۳٦۳). از فضایل و مناقب‌خوانی تا روضه‌خوانی. ***ایران‌نامه***. ۷ (۲).

۷۰. مسعودی، علی بن الحسین (۱٤۰٤ ق). ***مروج الذهب و معادن الجوهر***. قم: منشورات دار الهجره.

۷۱. مقریزی، احمد بن علی (۱٤۱۸ ق). ***المواعظ و الاعتبار***. بیروت: دار الکتب العلمیه.

۷۲. مکی، ابوطالب (۱٤۱۷ ق). ***قوت القلوب***. بیروت: دار الکتب العلمیه.

۷۳. میرحسینی، یحیی (۱۳۹٤). بازشناسی شخصیت و رفتار اجتماعی قُصّاص. ***تاریخ و تمدن اسلامی***. ۱۱ (۲). ۳۵ ـ ۳.

۷٤. میرحسینی، یحیی (۱۳۹۳). کارکرد اجتماعی حرفه قَصَص در سده‌های نخستین اسلامی: کوششی برای تحلیل زبان‌شناسانه تاریخ یک انگاره. ***صحیفه مبین***. ۲۰ (٤). ص ١٦٥ ـ ۱۳۳.

۷۵. وردی، علی (بی‌تا). ***نقش وعاظ در اسلام***. ترجمه محمدعلی خلیلی. بی‌تا: چاپخانه پدرام.

۷٦. وفایی، عباسعلی. داوود اسپرهم و سید ذبیح الله طباطبایی (۱۳۹۳). سیر تطور مجلس‌گویی صوفیانه به‌عنوان نوعی ادب تعلیمی؛ از آغاز تا پایان دوره صفوی. ***پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی***. ٦ (۳).٧٤ ـ ۳۹.

۷۷. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۷٦). ***کشف المحجوب***. به تصحیح ژوکوفسکی. با مقدمه قاسم انصاری. تهران: طهوری.

78. Athamina, Khalil (1992). Al-Qasas: Its Emergence, Religious Origin and Its Socio - Political Impact on Early Muslim Society. ***Source: Studia Islamica***, No. 76.
79. Pedersen, Johannaes, “The Islamic Preacher wa’is, mudhakkir, qass”, ***a collection of articles: Education and Learning in the Early Islamic World***, Volum. 43, Part II, Scholarship and Attestation, General Editor: Lawrence. I. Conrad, Publishing: England: Ashgate, p. 96.
80. Pellat, carles (1991). The Encyclopaedia of Islam2, s.v: "***Al – kass"***, Leiden: Brill.
81. Qutbuddin, Tahera (2019). ***Arabic Oration (Art and Function)***, Leiden, Boston: Brill.